أعوذ باللَه من الشیطان الرجیم

بسم اللَه الرحمن الرحیم

در تعريف واجب مشروط و مطلق عرض شد كه نظر مرحوم محقق نائيني بر اشتراط تحقق شرط در نفس مولا، براي انبعاث طلب است به نحوي كه اگر اين شخص محقق نشد طبعاً طلب هم منتفي خواهد بود.

 در قضيه حقيقيه كه موضوع در قضيه حقيقيه مفروض الوجود است نه متحقق‌الوجود چون بنابر مذهب ايشان قضاياي خارجيه قضايایي گفته مي‌شود كه موضوعش بالفعل در خارج موجود باشد ولو عندالعلم يعني علم مولا به وجود يعني نفس وجود خارجي عيني، موضوع براي تكليف نيست بلكه خود علم مولا به تحقق موضوع خارجي موضوع براي تكليف خواهد بود و مولا آن تكليف را متوجه او خواهد كرد كه البته در اين قضيه خارجيه خيلي مساله مورد بحث نيست فرض در قضاياي تكليفيه همه‌اش برمي‌گردد به قضاياي خارجيه زيرا مولا در مقام انشاء‌ به فرمايش اين ها قبل از خلقت زمان، مولا انشاء قضاياي حقيقيه را كرده است و احكام را بر موضوعات مفروض‌الوجود برده است، الخمر حرام قبل از اين خلقت زمان بوده الزنا حرامٌ قبل از خلقت زمان بوده است الصلاﮤ واجبٌ قبل از خلقت زمان بوده است در حالتي كه آن موقع هنوز زماني خلق نشده بود تا اين كه انساني به وجود بيايد و نمازي بخواهد بخواند و بلوغ و امثال ذلك.

 پس بنابراين همه قضاياي تكليفيه، برگشتش به قضاياي حقيقيه است و از اين نظر ايشان بحث واجب مشروط را برمي‌گردانند به امتناع تعلق غرض مولا بر تكليفي كه آن تكليف در اختيار مكلف نيست.

 لذا ايشان مي‌فرمايند شرايطي كه دخالت دارد در اصل وجوب چون يك شرايطي هست كه در واجب دخالت دارد همان طوري كه عرض كردم فرض كنيد در مساله اكرام زيد خود اكرام في حد نفسه واجب است ولي حصول آن اكرام منوط به طبخ غذاي فلان است اگر آن غذایي كه مورد نظر شخص ملاقي و مهمان و ضیف نباشد درست كند، عُقلا مزمت مي‌كنند مي‌گويند خب براي چي دعوتش كردي اين كه از اين غذا بدش مي‌آيد و از اين غذا خوشش نمي‌آيد چرا اين را جلويش گذاشتي؟ خب اين كه نقض غرض خواهد شد آن شخص مي‌گويد من در اين جا به اكرام عمل كردم مي‌گوييم خب به اكرام عمل كردي به وجوب عمل كردي به واجب که عمل نكردي.

اتيان به وجوب يعني تعهد به تحقق اين فعل در خارج در اكرام ولي كيفيت تحقق مربوط به واجب است كه آن در اين جا اتيان نشده و وقتي اتيان نشود پس اصلا خود وجوب هم در اين موقع اتيان نشده، لذا شرايطي كه آن شرايط دخالت در خود وجوب دارند واجب بالنسبه به آن شرايط مي‌شود واجب مشروط زيرا در صورت عدم تحقق آن شرايط اصلا وجوبي در كار نخواهد بود مثل بلوغ، عقل، تنبه فرض بكنيد كه ايشان مي‌فرمايند مثل استطاعت بالنسبه به حج كه تا استطاعت نباشد خب حج هم معنا ندارد مثل زوال نسبت به صلاى و وقت نسبت به صوم، وقت نسبت به حج يا مثل حصاد براي وجوب ذكات و امثال ذ لك كه در همه اين موارد خود شرط دخالت در اصل وجوب دارد به طوري كه اگر وقت صلاﮤ نشود صلاﮤ ظهر هم واجب نيست الان صلاﮤ ظهر واجب است؟ نه صلاﮤ ظهر واجب نيست الان صوم واجب است؟ نه ما الان در ماه ربيع هستيم صوم مربوط به شهر رمضان است الان حج واجب است؟ نخير چون الان فرد مستطيع نيست پس بنابراين حج بر او واجب نيست و هلمّ جرّا و از اين زمينه ايشان شرايطي را برشمرده‌اند كه از اين جا مساله مي‌آيد جدي مي‌شود شرايطي كه حصول آن شرايط در اختيار مكلف نيست واجب بالنسبه به آن شرايط مي‌شود واجب مشروط مثل فرض كنيد وقت حج بالنسبه به وجوب حج، وقت صوم بالنسبه به وجوب صوم یا وقت حصاد بالنسبه به وجوب ذكات كه خود وقت در اختيار مكلف نيست مثل مجيء زيد بالنسبه به اكرام حالا زيد يا مي‌آيد يا نمي‌آيد بالاخره مسافرت در اختيار زيد است ان جائك زيد فاكرمه نمي‌گويد برو دست زيد را بگير بياور در قم و اكرامش كن و مجيء زيد كه در اختيار من نيست حالا شخص مي‌خواهد بيايد تلفن مي‌كند مي‌گويد آقا بنده منصرف شدم از آمدن خب مي‌گوييم اين واجب مطلق است بنده چه خاكي به سرم بكنم مي‌گوييم نه از اول اين واجب مشروط بوده اين اكرام منوط است به مجئ (من كه الان اين را تكرار مي‌كنم به خاطر آن جهتي است كه مورد نظر دارم و احساس مي‌كنم كه كاملا كلام مرحوم نائيني جا بيفتد تا اين كه آن نقدي كه نسبت به آن مطلب هست بتواند جايگاه خودش را باز بكند).

 اشكال و دغدغه مرحوم نائيني در واجب مشروط اين است كه چگونه ممكن است شرطي كه در اختيار مكلف نيست نسبت به وجوب بلاشرط باشد، دخالتي نداشته باشد شارع در اين جا مطلبي را واجب مطلق كند واجب مطلق كردن يعني چي؟ واجب مطلق كردن به اين معنا كه يك تعهدي را بر گردة مكلف گذاشتن و مكلف را موظف به تحقق اين تعهد در خارج كردن به اين مي‌گويند واجب مطلق. برو الان اين نامه را به فلاني بده ديگر در اين جا من شرط نكردم اگر پايت یا سرت درد نمي‌كرد برو، سرت درد مي‌كند بايد بروي بدهي پايت درد مي‌كند بايد بروي نامه را بدهي مي‌گويي پول ندارم، پول قرض كن برو بده مي‌گويي فرض كن شخص در خانه نيست، اين قدر بايد بروي شهر را بگردي تا پيدايش كني و اين نامه را در هر حال بايد بروي بدهي اين را مي‌گويند واجب مطلق، يعني در اين جا شارع در القاء اين تكليف به مكلف هيچ لحاظي را جزء تحقق اين تكليف در خارج در نظر نگرفته است كه اين بايد در خارج تحقق پيدا بكند تمام شد.

 وقتي كه وقت صلاﮤ مي‌شود صل‌صلاﮤالظهر تمام شد حالا اين صلاﮤ الظهر بايد با طهور باشد، برو کسب طهارت كن چشمت‌ درآید دندت نرم برو آب پيدا كن به من ارتباط ندارد من الان استقبال را نمي‌دانم باید به چهارطرف شش طرف هشت طرف شانزده طرف نماز بخواني تا يكيش روبه كعبه دربيايد من نمي‌دانم ثوب طاهر ندارم خب بلند شو برو ثوب طاهر پيدا بكن اگر مي‌تواني پيدا بكني پيدا كن اگر نه مثل آدم و حوا آن جا نماز بخوان، (آنها برگ انجير به خودشان مي‌بستند) بالاخره صلاﮤ را متطهّراً و مستقبلاً و با ثوب طاهر و زمين غيرغصبي و امثال ذلک من از تو مي‌خواهم هيچ چيز از تو نمي‌خواهم وقت زوال آمد اين تكليف شد مطلق تا به حال مشروط بود اگر زوال شد تكليف است الان كه تكليف نيست اگر زوال شد اين تعهد مي‌آيد الان كه تعهد نيست ولي وقتي تعهد آمد مثل این كه اگر زيد آمد در قم برو اين نامه را بهش بده الان زيد نيامده هيچ تعهدي بر من نيست نگفته برو تهران بده نه وقتي به قم آمد نامه را بده، پس الان من مي‌توانم بنشينم نگاه كنم ببينم چه موقع زيد مي‌آيد ولي وقتي به من گفتند ما زيد را در خيابانها ديديم، تكليف ديگر یک دفعه مطلق شد. در اين جا چيزي لحاظ نيست خانه‌اش كجاست ديگر به عهده مولا نيست.

 يك وقتي مرحوم آقا به من گفته بودند برو فلان كار را انجام بده خب ما يك مقداري در اين قضيه تساهل كرديم گفتيم فردا و پس‌فردا هم مي‌شود دو روز از اين قضيه تأخير افتاد آن موقع هنوز اين كه اين دلالت بر... البته مي‌دانستيم در آن امر مولا تسريع و اين ها نخوابيده كه حتي آب هم در دستت است بگذاري زمين، اين ها اصول بود و ما هم طلبه بوديم و اصول خوانده بوديم نمي‌دانم از اين حرفها يك دفعه ما در اين دو روزي كه مي‌خواستيم آن مطلب را براي او انجام بدهيم آن رفت و تمام شد گفتيم ما كوتاه كرديم یا نكرديم از ما پرسيدند اين كار را كردي گفتيم ما تا آمديم بجنبيم، دو روز رفت گفتند چرا وقتي فهميدي نرفتي؟ ديگر آن جا نگفتيم به ايشان آيا در امر مولا تعجيل است يا نه؟ اين مطالب اصولي كه ما خوانديم اين كفايه كه مي‌فرمايد پس چي مي‌شود؟ آن جا فهميديم اشتباه كرديم وقتي از مولا امر آمده اين را انجام بده عند مجيء اين تا فهميدي، اين واجب مي‌شود مطلق، وقتي واجب مطلق شد آيا عبد نبايد تصور بكند كه در صورت مسامحه ممكن است بواسطه عروض عارضي و ورود مانعي از تحقق اين امر خارجي در اين جا باز بماند؟ اين ديگر درواجب مطلق نيست. خب اين مساله را در واجب مطلق ما بايد درنظر بگيريم.

 پس در واجب مطلق، آن متفاهم عرفي و مقتضاي حكم عقل در اتيان امر مولا، عدم لحاظ قيد و يك شرط و يك محدوديتي است الا تحقق همان مكلف در خارج اين مي‌شود واجب مطلق. حالا با اين واجب مطلق مرحوم نائيني مي‌فرمايد مشكل و دغدغه ما اين است كه شرطي كه در اختيار مكلف نيست چگونه ممكن است موجب التزام مكلف به تكليفي بشود كه تحقق آن تكليف مستحيل و ممتنع است براي او شارع الان مرا امر به وجوب صلاة ظهر بكند در حالتي كه صلاﮤ ظهر هنوز نيامده خب همان موقعی که آمد امر كن چرا الان امر مي‌كني؟ اين مي‌شود قضيه مفروضه، ‌لو تحقق زوال الظهر في يوم الاربعا يجب عليك الصلاﮤ نه اين كه از الان يجب عليك‌ الصلاة عند تحقق ديگر در اين جا معنا ندارد بگوييم از الان بر تو واجب است يعني از الان حكم تكليفي برايت آمد چگونه ممكن است حكم تكليفي بر من بيايد؟ مثل اين كه بگوييم از الان بر تو حكم آمد كه اين نامه را به زيد بدهي وقتي آمد به قم خب هر وقت قم بيايد آن حكم با خودش مي‌آيد قضيه مفروض‌الوجود است، متحقق الوجود كه نيست قضيه خارجيه كه نيست قضيه حقيقيه است اگر زيد آمد با خودش آن موقع وجوب هم مي‌آورد الان هيچ چيز نيست الان هيچ مساله و مطلبي نيست اين امتناع است مرحوم نائيني مي‌فرمايد با اين امتناع ما چه كنيم؟ اين امتناعي كه در اين جا هست يعني آن تفكري كه از اطلاق در اذهان اينگونه افراد هست اقتضا مي‌كند كه تصور واجب مطلق را در يك چنين زمينه‌اي اصلا نتوانند بكنند شرطي است كه آن شرط دخالت دارد در اصل تحقق وجوب آن موقع مولا از الان واجب كند. خب شرط الان در اختيار من نيست مثل اين كه به من بگويد از الان روزه ماه رمضان سال ديگر بر شما واجب است خب هر وقت رمضان آمد و سال ديگر آمد و ما زنده بوديم آن موقع بيايد بگويد واجب است ديگر از الان گفتن ندارد يعني چه؟ مگر مولا می‌خواهد زياد حرف بزند؟ كله‌پاچه خورده مي‌خواهد زبانش بچرخد؟ نه بابا همان موقع ماه رمضان كه شد بيايد بگويد از فردا صوم برایت واجب است ديگر از الان گفتن يعني چي؟ كلام لغو است اين ديگر چه تكليفي است؟

مثلا از الان بيايد تمام آنچه که اگر شما سیصدسال ديگر هم عمر كردي در ماه رمضان سال سيصد و یکم ديگر برایت واجب است اصلا شما چهارصدسال عمر كردي آمد و من عمر كردم الان عمرها ديگر شصت يا هفتاد سال است خيلي خوب قضيه مفروض الوجود اگر در صدوسي‌سالگي برایت استطاعت پيدا شد آن موقع واجب است كه حج بروي از الان گفتن ندارد اگر من به صدوسي‌سال رسيدم و استطاعت هم پيدا كردم همان موقع حكم مولا فعليت پيدا مي‌كند الان چرا به من مي‌گوئی مي‌خواهي باهام زياد حرف بزني؟ بيا حرفهاي بهتر بزن چرا تكليف و فلان مي‌گويي اين قدر حرفهاي خوب داريم حرفهاي عالي و خوب قٰالَ هِيَ عَصٰايَ أَتَوَكَّؤُا عَلَيْهٰا وَ أَهُشُّ بِهٰا عَلىٰ غَنَمِي وَ لِيَ فِيهٰا مَآرِبُ أُخْرىٰ ﴿طه‌، 18﴾ لابد مفهومش غنم بنی اسرائیل بودند أَهُشُّ بِهٰا عَلىٰ غَنَمِي وَ لِيَ فِيهٰا مَآرِبُ أُخْرىٰ هر كي هم بيايد با اين چنان مي‌زنم به سرش كه مغزش در دهانش بيايد وَ لِيَ فِيهٰا مَآرِبُ أُخْرىٰ خب حالا هر وقتي كه حرف خوب است بيا بنشینیم حرفها و چيزهاي خوب بزنيم حالا هنوز طرف نيامده پيش آمدم يك دفعه درد دلش شروع مي‌شود بابا اين قدر حرفها و مسائل خوب داريم چرا آدم حرف هاي زياد بزند؟

 حالا مولا بيايد تكليفي را كه معلوم نيست من فردا زنده ، مرده، اصلا من تا فردا زنده هستم صلاﮤ ظهر فردا از الان برايت واجب است هر وقتي كه فردا من زنده بودم و نمُردم، آجر به كله‌ام نخورد با هونگ زنم به كله‌ام نزد (كه يا بايد گوجه فرنگي و يا كدو و بادمجان یا گوشت بخري والا با اين هَوَنگ چنان در سرت مي‌زنم كه فرض كنيد هم آبت بشود و هم نانت) هر وقت هونگ در كله‌ام نخورد و ما زنده بوديم بسيار خوب آن موقع خدا مي‌گويد بلند شو نماز بخوان نماز عصر هم خواندي موقع مغرب كه شد زنده بودي همان موقع حكم مغرب مي‌آيد موقع عشا همين طور يكي يكي از الان چرا؟ آيا اين لغو نيست؟

 اين كلام نائيني اين را مي‌خواهد بگويد آن استبعادي كه ايشان و ديگران در واجب مشروط دارند كه چطور يك شرطي كه در اختيار مكلف نيست آن شرط را مولا نديده مي‌گيرد و واجب را به نحو اطلاق همان‌جور بيان مي‌كند كه مي‌گويد برو نامه را به زيد بده كه در قم است چطور مي‌شود بين اين دو را با هم جمع كرد چطور مي‌شود اصلا اين مساله‌اي را كه اصلا در اختيار مكلف نيست الان اين تكليف را بر عهده او گذاشت؟ پس ديدي كه الان هنوز اصلا شرطي كه دخالت داشته باشد در وجوب نيامده اين امتناع موجب شده است كه مرحوم نائيني قائل به وجود واجب مشروط در قضاياي حقيقيه نسبت شرائط و شروطي كه دخالت در اصل وجوب مثل استطاعت بالنسبه به حج و اين ها دارند بشوند.

 اين كلام مرحوم نائيني خب با توجه به مطالبي كه قبلا عرض شد رفقا اين مساله را كاملا بايد دريافته باشند كه آن فهم مولا از واجب مطلق و مشروط اصلا از دايره اختيار مكلف نسبت به شرط و عدم شرط خارج است اصلا بحثي در اين جا نيست وشايد به همين دليل است كه مرحوم صاحب فصول قسم ديگري از اقسام واجب معتقد شدند به واجب معلق كه بين واجب مطلق و بين واجب مشروط به عنوان حد فاصل و ثالث براي اين به اصطلاح مطرح مي‌شود ولكن با توجه به مطالبي كه ذكر شد براي ما روشن مي‌شود كه واجب معلق همان واجب مطلق است نه اين كه قسم ثالث است الا اين كه در واجب مطلق صور و اقسامي وجود دارد از جمله آن صور و اقسامش يكي واجب معلق است كه روي اصطلاح صاحب فصول آن مطلب را ما در اين جا عرض مي‌كنيم.

 اشكال مهمي كه بر اين مساله وارد است قبل از پرداختن به مطلب صاحب فصول اين است كه مولا در القاء تكليف و لحاظ مصلحت تكليفيه براي عبد آنچه را كه دخيل مي‌داند در آن مصلحت ملزمه نسبت به او توجه دارد نه اين كه اختيار مكلف بر آن شيء شرط يا عدم اختيار او اين اختيار يا عدم اختيار او از دايره بحث خارج است مساله اختيار و عدم اختيار او يك مساله‌اي است كه اگر نظرتان باشد به قدرت مكلف درمقام فعل برمي‌گردد نه به اصل دخالت آن شيء در آن وجوب و مصلحت ملزمه؛ به قدرت برمي‌گردد وقتي كه يك شخص قدرت ندارد يك بار صدكيلويي را بردارد طبعا آن امر مولا به او در آن وضع هم تعلق نمي‌گيرد يعني در ظرف عدم قدرت بر رفع يك ثقل صدكيلويي معنا ندارد كه امر مولا تعلق بگيرد اين مثل فرض بكنيد دخالت عقل مي‌ماند در انجام تكليف، دخالت عقل در انجام تكليف در اين جا واجب مشروط است حالا اگر فرض كنيد يك شخصي ديوانه بود در ظرف جنون (اين كه من دارم تكرار و تأكيد مي‌كنم چون خيلي نكته است كه تمام اين گيرها از اين جا پيدا شده كه ما مساله واجب مطلق را نفهميده ايم و به اين دست‌اندازها افتاديم!) در ظرف جنون اصلا تعلق تكليف چيست؟

در ظرف جنون تعلق تكليف مستحيل است نه اين كه اصل خود انسان فاقد احتياج به اين مصلحت ملزمه است، مصلحت ملزمه به جاي خودش محفوظ است وقتي شخصي در موقع زوال، جنون داشت به اين معنا نيست كه آن مصلحت ملزمه الان از او منتفي شد، نه، منتفي نشده، نمي‌تواند انجام بدهد! مصلحت به جاي خودش است نه اين كه اگر يك شخصي عاقل بود به واسطه آن عقلش مصلحت آمد وقتي عقل رفت مصلحت رفت مصلحت در حال جنون هست همان مصلحت در حالت هوشياري و عقل و راه رفتن در خيابان هست، آن مصلحت در حالت عدم تنبه و غفلت است، شخص غفلت دارد نمي‌داند. الان صلاﮤ ظهر است چون الان اين شخص غفلت دارد از صلاﮤ ظهر، مي‌توانيم بگوييم آن مصلحت از او فوت شده و ديگر فاقد مصلحت است بر او واجب نيست؟ الان بر او واجب است آن مصلحت در عالم فعليت و تنجز هنوز فعلي يا منجز نشده تعبير فرق مي‌كند فقط بسته به انسان است براي آن فردي كه بالغ نيست آن مصلحت هم الان نيست چرا؟ چون شارع آن مصلحت ملزمه‌ براي تكامل روح و نفس را عندالبلوغ لحاظ كرده است لا قبل البلوغ، قبل از بلوغ لحاظ نكرده البته در سابق عرض كردم اگر شخص از نقطه نظر عقل به موقعيتي و وضعيتي برسد كه بتواند آن حكم را واقع وحقيقتا براي خودش احساس بكند در آن موقع براي او هم الزام است.

 لذا در باب ائمه عليهم‌السلام مگر ما نداريم امام جواد و امام هادي عليهما‌السلام در ده سالگي به امامت رسيدند؟ هنوز پنج سال تا بلوغ باقی مانده پس از ده سالگي تا پانزده سالگي امام هادی عليه السلام نماز نمي‌خواندند چون بالغ نبودند ما كه ده تا تكليف نداريم يك تكليف بيشتر نداريم عندالبلوغ للرّجال مثلا خمسه عشر السنوات، عندالبلوغ للنساء أربعه عشر چون ما كه نه سال را قبول نداريم بلکه همان چهارده‌ سال است.

تلميذ: این بلوغ نمی‌شود شرط یکی از .......؟

استاد: مي‌خواستم همين را عرض كنم منتهي در آن جا شارع حكم را به عنوان كلي و غالب بيان مي‌كند حكم غالب نسبت به اين مساله مي‌دهد امام جواد عليه‌السلام در نه سالگي يا ده سالگي به سن بلوغ رسيدند خب اين كه امام علیه‌السلام در آن موقع به سن بلوغ مي‌رسد هنوز پانزده سال كه تمام نيست از همه چيزتر اين امام زمان عجل اللَه تعالي في فرجه الشريفِ خودمان، امام زمان حيّ ما شيعه‌ها آن هم نه همه شيعه‌ها بعضی از ما ‌ها همه چيز را براي خودمان مي‌دانيم مثلاً مشهد مي‌رويم مي‌گوييم امام رضا علیه‌السلام مال ماست امام زمان علیه‌السلام مال ماست در حالتي كه امام زمان علیه‌السلام، امام زمان همه است امام زمان شيعه ها، سني‌ها، نصاري، يهوديان، گبرها، كمونيست‌ها، ايران و امام زمان آمريكا است، آمريكا را حالا بنده يك قدري بايد در آن تامل كنم امام زمان آفريقا است بايد ببينيم واقعا امام زمان علیه‌السلام امام زمان آمريكا هم است بايد در اين تأمل كرد شايد در آن اشكال بشود كه شما اين قدر قائل به توسعه شديد مثلا حتي آمريكا را هم شامل شده اين خروج من الدين است نه آقا اين امام زمان علیه‌السلام من الثری الی الثریا و من الارض الی السماء تمام ذرات عالم وجود اين امام زمان علیه‌السلام مال آنهاست، خيال نكنيد ما بايد خودمان را بِكِشانيم نه به جاي اين كه خودمان را بكشانيم آن را بكشانيم امام زمان علیه‌السلام را نبايد در خانه‌مان بكشانيم امام زمان علیه‌السلام مال همه عالم وجود است ما بايد خودمان را بكشانيم به آن طرف هي نياييم امام زمان علیه‌السلام را محدود خودمان بكنيم محدود بكند يا نكند او مال ما هم است ما هم يكي از بقيه و از اين ذرات او هم طوري نمي‌شوند، او درياست او اقيانوس كبير است يك سر سوزني، نیم ملكولي وسط آن ما هستيم نسبت به اقيانوس كبير سوزن را بزنيد در اين آب دريا سر قطره (روايت داريم از خودم نمي‌گوييم) آن ما هستيم نسبت به كل عالم، خيلي به خودمان چيز نكنيم.

 پس بنابراين تصور اين قضيه كه انسان بايد به بلوغ برسد اين مساله جاي صحبت دارد حالا ما فرض را بر همان مطلب عرفي و متداول مي‌گذاريم در مورد بلوغ نه قبل از بلوغ مصلحتي وجود ندارد وقتي كه بالغ شد آن موقع مصلحت انشاء مي‌شود و مصلحت تازه بوجود مي‌آيد.

 الان شما سرتان درد مي‌كند يا نه؟ درد نمي‌كند مصلحت خوردن استامينون و بروفون براي سردرد شما هست يا نه؟ مي‌گوييد الان آمده تا حالا نبوده الان آمده خب حالا مي‌گوييم كي اين مصلحت دارو مي‌آيد؟ وقتي كه علت موجبه‌اش بيايد، سردرد بيايد وقتي سردرد نيست براي چه قرص بخوريد؟ شما براي چه قرص معده مي‌خوريد؟ و آموكسي‌سيلين مي‌زنيد؟ تو كه سالم هستي آنتي‌بيوتيك زدن ندارد چون درد مي‌آيد اين مصلحت دارو و مداوا هم مي‌آيد چون بالغ مي‌شود مصلحت وجوب و حكم هم آن موقع مي‌آيد و اين فرق مي‌كند با اين كه مصلحت براي وجوب صلاﮤ بيايد چه ديوانه باشد چه غير ديوانه، لذا اگر فردي ديوانه بود آمد ده دقيقه در ساعت پنج تا پنج و ده دقيقه عاقل شد بعد از پنج و ده دقيقه طبق ساعت به او گفتند ديوانه مي‌شوي يعني از اول وقت زوال اين ديوانگي‌اش شروع شد آمد تا پنج حالا مشخص است يعني تا پنج اين مي‌زند به سيم آخر ساعت پنج يك دفعه سيلندرها متعادل مي‌شود، پنج و ده دقيقه دوباره ياتاقان قاطي مي‌كند و مي‌زند به اول و‌ آخر و گریپاچ می‌کند اين تا پنج و ده دقيقه بايد نماز بخواند يا نه؟ همان موقع بايد بخواند چرا؟ چون مصلحت بوده براي آن مصلحت مانع بوده مانع رفع شد بايد همين الان نماز بخواند نمي‌تواند بگويد من در پنج و ده دقيقه دوباره مي‌زنم قاطي مي‌كنم ياتاقان و فلان مي‌گويند نه الان كه رفع مانع شد اين مصلحت مي‌شود مصلحت فعليه.

اللَهم صلی علی محمد و آل محمد